

[www.kandooch.com](http://www.kandooch.com)

[www.kandooch.com](http://www.kandooch.com)

موضوع :

# معاد در قرآن و روایات

[www.kandooch.com](http://www.kandooch.com)

[www.kandooch.com](http://www.kandooch.com)

[www.kandooch.com](http://www.kandooch.com)

در این مبحث بر آنیم تا پاره ای از مسایل زندگی اخروی و صحنه هایی را که قرآن و روایات برای انسان پس از رستاخیز ترسیم می کند، مورد بررسی قرار دهیم.

### تأکید قرآن بر معاد

دعوت به معاد باوری یکی از ویژگی های ادیان الهی است. قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی و هدایت کننده ی بشر به سوی عالم نور و رها کننده ی وی از همه ی پلیدی ها و ظلمت ها و تصدیق کننده ی کتب آسمانی پیشین درباره ی رجوع انسان به سوی خداوند به تفصیل سخن گفته است. بی شک پس از دعوت به توحید، مقوله ای به این اندازه مورد تأکید قرار نگرفته است. شواهد ذیل می تواند اهمیت معاد را از دیدگاه قرآن کریم نشان دهد:

الف - کثرت آیاتی که زندگی آدمی را در برزخ و قیامت توضیح میدهد.

ب - معاد باوری از ارکان ایمان است زیرا در کنار ایمان به خداوند قرار گرفته است:

«ذلک یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله والیوم الآخر.» (بقره / ۲۳۲)

و انکار آن در ردیف انکار خداوند واقع شده است:

«قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر.» (توبه / ۲۹)

و از این روست که دعوت مردم به معاد در سرلوحه ی برنامه ی انبیا بوده است:

«یا معشر الجنّ والانس الم یأتکم رسل منکم یقصّون علیکم آیاتی وینذرونکم لقاء یومکم هذا.»

(انعام / ۱۳۰)

ج - خداوند به پیامبر دستور می دهد که بر وقوع قیامت قسم یاد کند:

«و یتنبؤنک احقّ هو، قل ای وربّی انه لحقّ.» (یونس / ۵۳)

«زعم الذين كفروا ان لن يبعثوا، قل بلى وربى لتبعثن.» (تغابن / ۷)

د - عبث بودن خلقت در صورت منتفی بودن معاد:

«أفحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لاترجعون.» (مؤمنون / ۱۱۵)

### استدلال قرآن بر معاد

قرآن کریم، در عین آنکه ایمان به معاد را ضروری می شمارد، در مواردی نیز به استدلال بر معاد می پردازد و این مطلب گواه بر منافات نداشتن مقوله های ایمانی با تعقل و خردورزی است. این استدلال ها مبتنی بر خداشناسی است و معادشناسی بدون خداشناسی صحیح و مصون از خطا به انجام نمی رسد. بر این اساس، اسما و صفات ثبوتی خداوند چون حکمت، قدرت، صدق و... یا صفات سلبی هم چون امتناع لهو و ظلم از خداوند، می تواند دلیلی عقلی بر تحقق معاد باشد. بنابراین اصل معاد هم از راه درون دینی و هم از راه برون دینی (که گاه با هدایت متون دینی به مواد و مقدمات لازم به انجام می رسد) قابل اثبات است. در اینجا به اختصار پاره ای از استدلال های قرآن بر معاد را که مبتنی بر حکمت و عدل الهی است یادآور می شویم:

الف - قرآن بقا و جاودانگی و رجوع به سوی خداوند را توجیه کننده ی خلقت آسمان و زمین می داند و حذف معاد را موجب عبث و بیهودگی خلقت عالم می شمارد، در حالی که هم خالق حق است و هم خلقت او، و باطل به هیچ روی به طبیعت حق راهی ندارد.

«و ما خلقنا السموات والارض وما بينهما لاعبين. ما خلقناهما الا بالحق ولكن اكثرهم لا يعلمون.»

(دخان / ۳۸ - ۳۹)

«وما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق وان الساعة لآتية.» (حجر / ۸۵)

لعب به افعالی گفته می شود که غایت آن ها خیالی است، نه واقعی؛ هم چون افعال کودکان که صرفاً از توهم و خیال کودکان ناشی می شود. و چون افعال لعب صاحب خود را از اعمال واقعی یعنی اعمالی که غایت حقیقی دارند، باز می دارد، از مصادیق لهو به شمار می روند. بر اساس آیه ی یاد شده اگر خلقت عالم، غایتی نداشته باشد و رو به عدم و نیستی برود، وجودش عبث و بیهوده می شود و خداوند منزله از کار عبث و بیهوده است.

خداوند بسیاری از امور را به وجدان و بنیاد اخلاقی آدمی سپرده است، تا خود داوری کرده حق را دریابد. چگونه می توان پذیرفت که انسان عاقلی کاری را انجام دهد و هیچ هدف و مقصدی از آن نداشته باشد. چیزی را بسازد که می خواهد نابودش کند. و یا وقتی از او می پرسند چرا کاری را انجام می دهد توجیهی نداشته باشد. حال که چنین است، خداوند ما را به وجدانمان ارجاع می دهد. شما آدمیان چگونه می توانید کار خداوندی را که علم و قدرتش مطلق و بی نهایت است، عبث و بیهوده تلقی کنید. انکار معاد خلقت خداوند را عبث و بیهوده می نمایاند. پس کل نظام مخلوقات باقی و برقرار خواهد بود.

درباره ی ضرورت معاد و جاودانگی آدمی و ملازمه ی نفی معاد با عبث و بیهودگی آمده است:

«أفحسبتم أنّما خلقناكم عبثاً و أنّكم الينا لا ترجعون.» (مؤمنون / ۱۱۵)

بنابراین، یا توجیه کننده ی خلقت آسمان ها و زمین و از جمله انسان، بازگشت به سوی خداوند و جاودانگی است و یا توجیه کننده ی خلقت آسمان و زمین، وجود انسان و توجیه گر وجود انسانی جاودانگی اوست. اما به نظر می رسد که نظریه ی اول را شواهد بیش تری تأیید می کند. فی المثل، از

پاره ای آیات چنین به دست می آید که همه ی حیوانات از جاودانگی شخصی برخوردارند، هر چند به تفصیل در کیفیت زندگی اخروی آن ها سخن نرفته است:

«وما من دابةٌ فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی

رَبِّهِمْ یحشرون.» (انعام / ۳۸)

بر اساس این آیه، همان طور که در دنیا حیوانات در بسیاری از جنبه های حیاتی هم چون دفع ضرر، جلب منفعت، و جنبه های اخلاقی مانند حيله گری، جرأت، جبن و... با آدمی شباهت دارد، در جاودانگی و حشر به سوی خداوند نیز چنین اند. شاهد دیگر بر این سخن آیه ی «و اذا العشار عطلت. و اذا الوحوش حشرت» (تکویر / ۵-۴) است.

هم چنین آیاتی بر این معنا دلالت دارد که سنگ ها، بت ها و همه ی مخلوقاتی که شریک خدا پنداشته می شدند در قیامت حاضر و به جهنم ریخته می شوند و آسمان و زمین با نظام دیگری بر پا خواهد شد. همه ی این شواهد حکایت از جاودانگی همه ی موجودات و منتفی بودن نابودی و اضمحلال آن ها می کند. بنابراین اگر انعدام موجودی مستلزم عبث بودن خلقت آن است، هیچ موجودی از میان نخواهد رفت و با انتقال از دنیا به چهره ی اخروی در قیامت حاضر خواهد بود. ب - قرآن کریم حذف معاد را مستلزم ظلم و بی عدالتی می شمارد و چون ظلم منتفی است، پس معاد به ضرورت ثابت و محقق است.

دو دلیل یاد شده را می توان از آیه ی بیست و دوم سوره ی جاثیه دریافت:

«وخلق الله السموات والارض بالحق و لنجزی کل نفس بما کسبت وهم لایظلمون.» {جاثیه / ۲۲}

بر این اساس، خلقت آسمان و زمین برای آن است که طاعت پاس داشته شود و به معصیت و ناپاکی کیفر عادلانه داده شود. عدل الهی به پادارنده ی عالمی است که در آن هر انسانی جزای عمل خویش را باز یابد و چون دنیا نه از نظر وجودی می تواند چنان عالمی باشد و نه از نظر تجربی چنین عالمی است، پس عالمی جز دنیا در کار است و آن سرای آخرت است. پس انکار کنندگان آخرت و بدکاران چه بد گمان می کنند که زندگی و مرگ آنان مانند زندگی و مرگ مؤمنان و درست کاران است:

«ام حسب الذین اجترحوا السيئات ان نجعلهم كالذین امنوا وعملوا الصالحات سواء محياهم ومماتهم، ساء ما يحكمون.» (جاثیه / ۲۱)

«افجعل المسلمین کالمجرمین. ما لکم کیف تحکمون.» (قلم / ۳۶ - ۳۵)

از این رو قرآن کریم به آدمیان هشدار می دهد که به عاقبت کار مجرمان بیندیشند و در زمین سیاحت کنند و دریابند که خداوند چگونه مجرمان را به سبب اعمالشان در دنیا مجازات می کند. پس در نظام هستی ظلم و ناپاکی بی جزا نمی ماند و چون هر ظلمی در دنیا کیفر و هر نیکی و طاعتی پاداش داده نمی شود، پس وجود عالم آخرت ضروری و لازم است؛ بنابراین آیاتی که بشر را به سیاحت در زمین فرا می خواند، او را به سوی نوعی دلیل تجربی بر جزای اعمال در نظام هستی سوق می دهد:

«قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین.» (نمل / ۶۹)

## پاسخ قرآن به اشکال منکران معاد

اما آنچه در قرآن بسیار بدان توجه شده است، استبعاد منکران معاد از دوباره زنده شدن است. به گمان آنان احیای مجدد آدمیان کاری غیر ممکن است؛ هر چند هیچ دلیلی بر امتناع آن ندارند:

«وقالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا وما یهلکنا الا الدهر، وما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون.» (جاثیه / ۲۴)

این استبعاد مستقیماً متوجه احیای دوباره ی ابدان از هم پاشیده شده است؛ یعنی کافران چه از وجود روح و مجرد آن اطلاع داشتند یا نداشتند، دعوت انبیا را چنین می فهمیدند که روزی ابدان پوسیده شده انسان جمع و دوباره زنده خواهد داشت و این برای آنان بسیار عجیب بود:

«وقالوا اءذا کنا عظاما ورفاتا اءنا لمبعوثون خلقا جدیدا.» (اسراء / ۴۹)

«ویقول الانسان اءذا ما مت لسوف اخرج حیا.» (مریم / ۶۶)

و از این رو گاهی معاد را از مقوله ی اساطیر یا سحر می شمردند:

«ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذین کفروا ان هذا الاسحر مبین.» (هود / ۷)

قرآن کریم گوشزد می کند که برانگیخته شدن ابدان به دست توانای ربوبی جای تعجب ندارد و شگفتی در شک و تردید منکران معاد است:

«وان تعجب فعجب قولهم اءذا کنا ترابا اءنا لفی خلق جدید.» (رعد / ۵)

آن گاه از راه های متفاوتی به این استبعاد پاسخ می گوید:

الف - در دسته ای از آیات قدرت نامتناهی خداوند را تذکر می دهد؛ به طوری که در ساحت قدرت نامتناهی او هیچ کاری آسان تر از کار دیگر نیست و ایجاد هر امر ممکن مقدر خداوند است و

معاد جسمانی و برانگیخته شدن آدمیان ممکن است نه ممتنع. پس خداوند نه فقط آدمیان که سرای  
قیامت را نیز برپا خواهد کرد:

«اولم یروا کیف یبدء الله الخلق ثمّ یعیده، انّ ذلک علی الله یسیر» عنکبوت (۱۹)

«ولله غیب السموات والارض، وما امر الساعه الا کلمح البصر او هو اقرب، انّ الله علی کلّ شیء  
قدیر.» (نحل / ۷۷)

ب - خداوند در پاره ای دیگر از آیات، انسان را به تأمل در خلقت خود فرا می خواند تا استبعاد  
برانگیخته شدن او را درهم شکند. نه اصل خلقت او کار کوچکی است و نه زنده کردن مجدد او امر  
دشواری. پس همان قدرت نامتناهی که پشتوانه ی اصل خلقت انسان است، می تواند برپا کننده ی  
سرای آخرت او هم باشد:

«فسیقولون من یعدنا قل الذی فطرکم اول مرّة.» (اسراء / ۵۱)

«وضرب لنا مثلاً ونسی خلقه قال من یحی العظام وهی رمیم. قل یحییها الذی انشاها اول مرّة، وهو  
بکلّ خلق علیم.» (یس / ۷۹ - ۷۸)

ج - در بخش دیگری، با ذکر روی دادهای تجربی و قابل مشاهده، کیفیت زنده شدن دوباره را به  
اذهان نزدیک می کند:

«فانظر الی اثار رحمت الله کیف یحی الأرض بعد موتها، انّ ذلک لمحی الموتی وهو علی کلّ شیء  
قدیر.» (روم / ۵۰)

«والذی نزل من السماء ماء بقدر فانشرنا به بلدة ميتا، کذلک تخرجون.» (زخرف / ۱۱)

د - در جای دیگر، نمونه هایی از زنده کردن آدمیان برای امت های پیشین را یادآوری می کند:



«فقلنا اضربوه ببعضها، كذلك يحيى الله الموتى.» (بقره / ۷۳)

«وابراء الاكمه والابرس واحى الموتى باذن الله.» (آل عمران / ۴۹)

هـ - در آیاتی دیگر، شهودات انبیای الهی را بازگو می کند:

«واذ قال ابراهيم ربّ ارني كيف تحي الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئنّ قلبى قال فخذ اربعه من الطير فصرهنّ اليك ثمّ اجعل على كلنجل منهنّ جزءاً ثمّ ادعهنّ ياتينك سعيا واعلم انّ الله عزيز حكيم.» (بقره / ۲۶۰)

### تعبیرهای قرآن از رستاخیز

قرآن کریم از روز قیامت به اسامی مختلفی یاد می کند، و در هر یک وجهی از وجوه آن را بیان می کند. پاره ای از این اسامی بدین قرار است:

الف - يوم القيامة: این کلمه که ۱۷۰ بار در قرآن آمده، مصدر است به معنای برخاستن. آن روز روزی است که انسان ها از قبر برمی خیزند. و ممکن است قیامت به این معنا باشد که مردم در برابر پروردگار جهانیان به پا می ایستند:

«يوم يقوم الناس لرب العالمين.» (مطففين / ۶)

ب - يوم الجمع: روزی که همه مردم از اول تا آخر همه در یک صحنه جمع می شوند. شاید دلیل آن این باشد که اعمال هر انسانی بر زندگی سایر آدمیان در طول تاریخ تأثیر دارد و محاسبه اعمال بدون حضور همگانی به انجام نمیرسد:

«قل انّ الاولين والآخرين. لمجموعون الي ميقات يوم معلوم.» (واقعه / ۵۰ - ۴۹)

ج - يوم البعث. (روز برانگیخته شدن)

د - یوم الخروج. (روزی که آدمیان از قبرها خارج می شوند)

هـ - یوم الحسرة: حسرت به معنای اندوه و غم برای چیزی از دست رفته است. شاید قیامت به این معنا روز حسرت است که کافران برای از دست دادن سعادت جاودانه و دیگران برای پاره ای قصور و کوتاهی های خود و در نتیجه بر از دست دادن درجات والای حسرت می خورند.

«وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر وهم فی غفلة وهم لایؤمنون.» (مریم / ۳۹)

و - یوم الفصل: فصل، جدا کردن دو چیز از یکدیگر است. قیامت روزی است که حق و باطل آشکار شده از هم جدا می شوند. زیرا در دنیا باطل گاهی صورت حق به خود می گیرد، و یا میان پرهیزگاران و مجرمان فاصله می افتد:

«وامتازوا الیوم ایها المجرمون.» (یس / ۵۹)

ز - یوم الازفة: یعنی روز بسیار نزدیک. در آیات متعددی به نزدیک بودن قیامت هشدار داده شده است:

«وانذرهم یوم الازفة اذالقلوب لدی الحناجر کاظمین.» (غافر / ۱۸)

«اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون.» (انبیاء / ۱)

ح - یوم الحساب: روزی که به محاسبه اعمال آدمی پرداخته می شود:

«انّ الّذین یضلّون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب.» (ص / ۲۶)

ط - یوم التلاق: یعنی روز ملاقات. قیامت روزی است که همه ی خلائق، یا خالق و مخلوق، یا انسان و عملش، یا اهل آسمان و زمین یکدیگر را ملاقات می کنند. وجه دوم را آیتاتی تأیید می کند که لقای پروردگار را در قیامت مطرح می کند.

ی - یوم التناد: یعنی روز ندا. روزی که اهل عذاب یک دیگر را ندا می کنند یا اهل عذاب و اهل سعادت یک دیگر را ندا می کنند.

ک - یوم الاخر: قیامت مانند دنیا دوره ای از زندگی است، اما بر خلاف آن کوتاه و پایان پذیر نیست.

دیگر از اسامی قیامت، یوم الخلود (روز جاودانگی)، یوم الوعید (روز تهدید)، یوم التغابن (روز مغبون کردن یک دیگر)، یوم الدین (روز جزا)، الدار القرار (سرای پایدار) و... است.

### ظهور ناگهانی قیامت

در هنگام ظهور قیامت زلزله ای شدید و مهیب عالم را فرا می گیرد. این زلزله به قدری عظیم و سهمگین است که قرآن در تبیین آن، زوالِ خالص ترین و شدیدترین محبت های موجود در دنیا را پیش می کشد، به طوری که مادران کودکان شیرخوار خود را رها می کنند:

«یا ایها الناس اتقوا ربکم، ان زلزلة الساعة شیء عظیم. یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شدید.» (حج / ۲ - ۱)

به نظر می رسد که این زلزله قبل از نفخ اول واقع می شود. زیرا در نفخ اول است که همه ی ارواح به حالت بی هوشی افتاده می میرند و در هنگام چنین زلزله ای هنوز انسان هایی در زمین زندگی می کنند. گویا مردم در حال زندگی عادی خود هستند که به طور ناگهانی با این زلزله که از علایم قیامت است، مواجه می شوند. شاهد این سخن، آیات دیگری است که به ظهور ناگهانی قیامت اشاره می کند:

ولا ینزال الذین کفروا فی مرية منه حتی تأتیهم الساعة بغتة. (حج ۵۵)

«قد خسر الذين كذبوا بقاء الله حتى اذا جائتهم الساعة بغتة» (انعام ۳۱)

و شاید از همین روست که هیچ گاه علوم بشری به وقت قیامت دست رسی پیدا نخواهد کرد و علم آن تنها در نزد خداوند - و هر کس که او بخواند - است.

«يسئلونك عن الساعة ايان مرسيتها قل انما علمها عند ربّي، لا يجليها لوقتها الا هو، ثقلت في السموات والارض، لا تايتكم الا بغتة يسئلونك كأنك حفي عنها، قل انما علمها عند الله ولكن اكثر الناس لا يعلمون.» (اعراف / ۱۸۷)

### نفخ صور

کلمه ی صور ده بار در قرآن کریم به کار رفته است و همه ی موارد آن ناظر به پایان عالم دنیا و ظهور قیامت است. برای صور دو معنا ذکر شده است:

یک: صور جمع صورت است و بر این اساس گفته اند: خداوند همان طور که در ارحام مادران اجزای بدن را شکل و روح می دهد، در قبور نیز اجزای بدن را شکل داده ارواح را بدان باز می گرداند.

دو: شاخی است که در آن دمیده می شود، تا لشکریان به طور جمعی برای امر خطیری قیام کنند. دمیدن در صور، هر حقیقتی که داشته باشد، دوبار محقق می شود و لوازم نفخ اول با لوازم نفخ دوم

متفاوت است.

«ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون.» (زمر / ۶۸)

این آیه تنها آیه ای است که صراحتاً به هر دو نفخ اشاره می کند. بر اساس این آیه، صعق و بی هوش افتادن اهل آسمان و زمین از لوازم نفخ اول است، هر چند پاره ای از موجودات مشمول این حکم نیستند. و از لوازم نفخ دوم به پا خاستن آنان است. اختلاف آثار دو نفخ یاد شده مسلم است و از این رو در آیه ی «و یوم ینفخ فی الصّور ففرع من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله، وکل اتوه داخرین.» (۳۵۵) (نمل / ۸۷) اختلاف شده که آیا منظور نفخ اول است یا دوم. عده ای می گویند: مراد آیه نفخ اول است که همه ی زندگان می میرند، چرا که صعق و مرگ که نتیجه ی هراس است در آیه ی سوره ی زمر بر نفخ اول مترتب شده است. گروهی دیگر بر این باورند که مراد آیه نفخ دوم است، به دلیل ذیل آیه (و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند) و هم چنین هراسناک بودن در نفخ دوم است، زیرا در نفخ اول میراندن دفعی است و مجالی برای خوف و هراس نیست. در جمع این قول می توان گفت که آیه اصل نفخ را که از علایم قیامت است بیان می کند و از این رو آثار نفخ اول و دوم را در کنار یکدیگر ذکر می کند.

اما به نظر می رسد بیش تر آیاتی که دمیدن در صور را بیان می کند، ناظر به نفخ دوم و لوازم آن است:

ونفخ فی الصّور فاذا هم من الاجداث الی ربّهم ینسلون.» (یس / ۵۱)

ونفخ فی الصّور فجمعناهم جمعاً.» (کهف / ۹۹)

یوم ینفخ فی الصّور فتأتون افواجا.» (نبا / ۱۸)

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون.» (مؤمنون / ۱۰۱)

از پاره ای روایات بر می آید که میان نفخ اول و نفخ دوم فاصله ای وجود دارد. نفخ اول را فرشته ای به نام اسرافیل انجام می دهد که بدین وسیله همه ی اهل آسمان فرشتگان و نفوس سعید برزخی) و همه ی اهل زمین و خلاصه هر صاحب روحی می میرد البته، همان طور که گذشت مرگ به معنای نابودی و زوال نیست) آن گاه خداوند اسرافیل را می میراند و حوادثی چون حرکت کوه ها و به تب و تاب افتادن آسمان ها و بسط زمین و تبدیل آن به زمین پاکی که معصیتی روی آن صورت نگرفته است و هیچ کثری و اعوجاج ندارد در این فاصله اتفاق می افتد. سپس خداوند ندا می دهد که امروز فرمان روایی از آن کیست؟ اما پاسخی نمی آید و خداوند خود پاسخ می گوید: از آن خداوند یکتای قهار است. در این هنگام نفخ دوم به دست خداوند انجام می شود و اهل آسمان و زمین زنده می گردند تا به حساب آن ها رسیدگی شود.

بر این اساس، آیه ی «فاذا نفخ فی الصّور نفخه واحد. وحملت الارض والجبال فدکتا دکه واحد». فیومئذ وقعت الواقعة» (الحاقه / ۱۵ - ۱۳) به نظر می رسد که نفخ اول یا مانند آیه سوره ی نمل اصل نفخ را که از مختصات قیامت است بیان می کند. بنابراین مردن صاحبان روح و برجیده شدن وضع کنونی عالم طبیعت از لوازم نفخ اول، و زنده شدن خلائق و جمع شدن و گروه گروه گشتن آنان برای محاسبه و ظهور فرمان روایی خداوند برای همگان از لوازم نفخ دوم است. و قوت و صولت نفخ اول و دوم به گونه ای است که در تحقق لوازم آن ها نیازی به تکرار نفخ نیست و از این رو به صفت «واحد» (یک بار) تأکید شده است.

اما نفخ صور با تعبیرهای دیگری نیز در قرآن کریم وارد شده است:

« فاذا نقر فی النّاقور. » (مدثر / ۸)

نقر به معنای کوبیدن است و ناقور چیزی است که برای صدا کردن بر آن می کوبند.

واژه ی صیحه، که به معنای فریاد بسیار بلند و شدید است، کمابیش همان معنای نفخ صور را بیان می کند. در موارد سیزده گانه ای که این واژه در قرآن به کار رفته است، غالباً در مورد عذاب امت های پیشین و تحقق قیامت است.

«واستمع یوم یناد المناد من مکان قریب. یوم یسمعون الصیحه بالحق، ذلک یوم الخروج.» (ق / ۴۲ - ۴۱)  
در این آیه، مراد از ندا نفخ صاحب صور است و نزدیکی وی به سبب احاطه اش بر موجودات می باشد و از این رو نسبتش با همه یکسان است و به کسی نزدیک تر از دیگری نیست. و هم چنین است تعبیر «صاخّه» و «زجره» در آیات:

« فاذا جاءت الصاخّه. » (عبس / ۳۳)

« فأنما هی زجره واحده. فاذا هم بالسّاهره. » (نازعات / ۱۴ - ۱۳)

اما همان طور که ملاحظه شد، عده ای از حکم صعق و میرانده شدن و هراس و خوف که از لوازم نفخ اول و دوم است، استثنا شده اند. بنابر یک نظر، اینان کسانی هستند که قیامت آن ها در حیات دنیوی و قبل از مرگ برپا شده است؛ یعنی بندگان خالص خداوند که توجهی به ذات خویش و محبتی به بقا ندارند، بلکه نظر ایشان به نور جمال و کبریایی جلال خداوند است و از این رو از نفخ اول دگرگونی در آن ها حاصل نمی شود و در نفخ دوم به مرتبه ای والاتر از حیات پیشین بار می یابند. به تعبیر دیگر اینان کسانی اند که دنیا و آخرت ایشان متحد شده، عمل و ثواب ایشان هم یکی است.

« اعبد الله لا لرغبه ولا لرهبه بل انه اهل لان یعبد وانی اهل لان اعبد. »

« وما تجزون الا ما کنتم تعملون. الا عباد الله المخلصین. » (صافات / ۴۰ - ۳۹)

قرآن کریم در وصف این گروه می فرماید:

« انّ الذین سبقت لهم منّا الحسنی اولئک عنها مبعدون. لایسمعون حسیسها وهم فی ما اشتتہم انفسهم

خالدون. لایحزنهم الفرع الاکبر... » (انبیاء / ۱۰۳ - ۱۰۱)

شاید این دسته همان کسانی باشند که از بازخواست و حساب رسی معاف شده اند:

« فانهم لمحضرون. الا عبادالله المخلصین. » (صافات / ۱۲۸ - ۱۲۷)

و شیطان نیز هرگز امید به چنین بندگانی نمی بندد. زیرا که کم ترین شایبه ی شرک و خودپرستی

در جان و دل آنان رخنه نکرده است.

« قال فبعزّتك لاغوینهم اجمعین. الا عبادک منهم المخلصین. » (ص / ۸۳ - ۸۲)

به همین خاطر در پاره ای از روایات وارد شده است که وقتی (پس از نفخ اول) خداوند می پرسد

که امروز فرمان روایی از آن کیست؟ ارواح انبیا و حجج معصوم او می گویند: از آن خداوند یکتا و قهار است.

« ویقول الله عزوجل: «لمن الملک الیوم»، ثم تنطق ارواح انبیائه ورسله وحججه فیقولون: لله الواحد

القهار.

### نظام کاینات در هنگام ظهور قیامت

همان طور که گذشت، پس از نفخ اول که همه ی موجودات صاحب روح چه در دنیا و چه در

برزخ و چه در زمین و چه در آسمان به حالت صعق و بی هوشی می افتند و می میرند، حوادثی در عالم

طبیعت رخ می دهد و نظام کنونی عالم دگرگون می شود. قرآن کریم وضعیت کوه ها، آسمان ها،



دریاها، اختران و کواکب، زمین، خورشید و ماه را در چنین مقطعی بیان می کند. درباره ی نقش کوه ها در زمین می فرماید:

« والجبال اوتاداً. » (نبا / ۷)

« والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم. » (لقمان / ۱۰)

این کوه های عظیم و شامخ که نماد قدرت و استواری اند، در هنگام ظهور قیامت با اضطراب و رانش شدیدی از جای خود کنده می شوند و به حرکت در می آیند؛ حرکتی که هم چون حرکت ابرها در آسمان است:

« واذا الجبال نسفت. » (مرسلات / ۱۰)

« وتسیر الجبال سیراً. » (طور / ۱۰)

« وتتری الجبال تحسبها جامدهً وهی تمرّ مرّ السحاب. » (نمل / ۸۸)

و شاید در همین هنگام است که چونان پشم زده شده می گردند و به سان ریگ ها روان می شوند.

« ویستّ الجبال بساً. فکانت هباءً منبّثاً. » (واقعه / ۶-۵)

« وتکون الجبال کالعهن المنفوش. » (القارعه / ۵)

« یوم ترجف الارض والجبال وکانت الجبال کثیباً مهیلاً. » (مزمل / ۱۴)

و از آیات دیگر استفاده می شود که همواری زمین، پس از به حرکت درآمدن کوه ها و خرد شدن آن هاست، به طوری که با زایل شدن کوه ها و برآمدگی ها، زمین آشکار و هموار گشته بی آنکه حجاب و حایلی در آن وجود داشته باشد:

« ویوم نسیر الجبال وتتری الارض بارزّة. » (کهف / ۴۷)

« ویستلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا. فیذرها قاعاً صفصفاً. لا تری فیها عوجاً ولا امثاً. » (طه /

۱۰۷- ۱۰۵)

کوه های راسخی که هیچ نیرویی چون بادهای سهمگین نمی توانست آن ها را تکان دهد، در اثر

حرکت و کوبیده شدن به سرابی وهمی تبدیل می شوند که هیچ نشانی از کوه بودن ندارند.

« وسیرت الجبال فکانت سراباً. » (نبأ / ۲۰)

اما زمینی که خداوند آن را برای آدمیان قرار گاهی رام گردانیده و به سان فرشی آن را گسترانیده

است، در روز قیامت زلزله ای شدید آن را فرا گرفته سخت درهم می کوبد.

« اذا زلزلت الارض زلزالها. » (زلزال / ۱)

از آنجا که ضمیر «زلزالها» به زمین باز می گردد، احتمال دارد که اشاره ی آیه به زلزله ای

مخصوص زمین باشد.

« اذا رجّت الارض رجّاً. » (واقعه / ۴)

« کلاً اذا دکت الارض دکاً دکاً. » (فجر / ۲۱)

بر اساس آیات دیگر، در روز قیامت زمین کشیده می شود و به زمین دیگری تبدیل می گردد.

« واذا الارض مدّت. والقت مافیها وتخلّت. » (انشقاق / ۴- ۳)

« یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار. » (ابراهیم / ۴۸)

### تفاوت های نظام دنیا و آخرت

از این آیات چنین به نظر می رسد که با برچیده شدن عالم طبیعت، نظام حاکم بر آخرت، غیر از

نظام موجود در دنیاست. آخرت مقصد عالم طبیعت است، نه عین آن. از این رو نه آسمان آخرت هم

چون آسمان دنیاست، و نه زمین آن همانند این زمین، نه بوستان هایش شباهتی به بوستان های دنیا دارد و نه آتشش به سان آتش دنیاست؛ هر چند که بی ارتباط با یک دیگر نیستند. زمین آخرت غیر از زمین دنیاست، و برای دنیا زمینی است نه مانند آنچه برای آخرت است. فهم ما از زمین و دیگر موجودات عالم طبیعت اندک توانی برای فهم زمین و دیگر موجودات عالم آخرت در اختیار ما می نهد. اما نباید گمان کرد که آخرت همان دنیاست که دوباره تجدید بنا شده است. به همین خاطر آخرت و قوانین و احکام آن با دنیا و نظام قانون مند آن متفاوت است؛ همان تفاوتی که میان موجود کامل و ناقص وجود دارد.

پس مقصد، عالم آخرت است و همه نظام هستی با طوع و رغبت به سوی این مقصد ره سپارند. اما این هدایت و بیان الهی برای آن است که انسان نیز این واقعیت را با همه لایه های وجودی خود به رسمیت شناخته، بدان ایمان آورد و با دست کاری کردن دستگاه معرفت و اخلاقی خویش در برابر این واقعیت ایستادگی نکند. از این رو با برپا شدن قیامت، در کنار حوادثی که بر عالم طبیعت می گذرد، وضعیت آدمی نیز از جهات مختلف دگرگون می شود.

با فرو ریختن حجاب اسباب در آخرت، سلطنت و فرمان روائی الهی برای همه ی آدمیان نمایان می شود. هر چند خداوند همیشه مالک آسمان ها و زمین است و حکم او در میان مخلوقات نافذ است، اما دیده ها در جهان طبیعت گرفتار شرک و حجاب اسباب اند و به شهود کامل توحید کمتر دست می یابند. لیکن در قیامت فرمان روائی خداوند بر همگان آشکار می گردد:

« یوم لا تملک نفس لنفس شیئا والامر یومئذ لله. » (انفطار / ۱۹)

« و تقطعت بهم الاسباب. » (بقره / ۱۶۶)

« ولقد جئتمونا فرادی كما خلقناکم اول مرة وترکتکم ما خوّلناکم وراء ظهورکم وما نری معکم شفعاء کم الذین زعمتم انهم فیکم شرکوا لقد تقطع بینکم و ضل عنکم ما کتتم تزعمون.» (انعام / ۹۴)

از این رو کسانی که در دنیا به رتبه ی خرق اسباب و حجاب ها، و شهود حق می رسند و بر آنان توحید حکومت می کند، گویی قیامتشان برپا شده است. در دنیا عده ای به خداوند و بازگشت به سوی او یقین دارند و پاره ای گرفتار شک اند:

« الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم یوقنون.» (۴۰۶) (لقمان ۴)

« الا انهم فی مریة من لقاء ربهم، الا انه بکل شیء محیط.» (۴۰۷) (فصلت ۵۴)

« ولا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تاتیهم الساعة بغتة او یاتیهم عذاب یوم عقیم.» (حج / ۵۵)

اما در قیامت، اساس شک از وجود آدمیان زایل می شود. شک نه بر اصل قیامت راه دارد - هر چند عده ای بخواهند در آن شک کنند - و نه بعد از تحقق آن شکی باقی می ماند. از این رو کافران و شکاکان نیز در آخرت می گویند:

« و کنا نکذب بیوم الدین. حتی اتینا الیقین.» (مدثر / ۴۷ - ۴۶)

« ولو تری اذالمجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون.»

(سجده / ۱۲)

آری، دنیا و زینت های آن، آدمی را از عالم آخرت غافل می کند. دنیاخواهی و آخرت طلبی دو مقوله ی قابل جمع با یک دیگر نیستند؛ به همین سبب جای گرفتن دنیا در قلب آدمی، عوارض غفلت از آخرت یا شک در تحقق آن را به بار می آورد. پی بردن به حقیقت دنیا که تنها اندکی تأمل را می طلبد و بی نیاز از معلم و براهین و دلایل پیچیده است، با رسوخ دنیا در قلب، کار دشوار می شود. انسان

دنيا زده نه فقط از يقين به آخرت محروم است که از ايمان به ناپايداری دنيا نیز بهره ای ندارد. درهای قلب او به يقين بسته است، تا آنکه ظهور حقيقت چنان شدت گیرد که هر زنگاری را بزدايد و هر فقلی را بگشاید:

«لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد.» (ق / ۲۲)

آخرت سراپی است که باطل در آن به طور کامل سرکوب شده حقّ ظهور تامّ می یابد. زیرا آخرت برخلاف دنيا ظرف عمل آدمیان نیست؛ دنيا تنها جایی است که در آن باطل می تواند حق را بپوشاند و یا خود را به صورت آن نمایش دهد. اما آخرت ظرف محاسبه ی اعمال و ظهور کامل راستی است و هیچ چیز جز حق حکومت نکرده ظلم و ناپاکی فرو می ریزد:

« ذلك اليوم الحقّ. » (نبأ / ۳۹)

« لاظلم اليوم. » (غافر / ۱۷)

و با از میان رفتن باطل و ظلم حجاب اهل آسمان و زمین برداشته می شود و با یک دیگر پیوند می خورند:

« ويوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائكة تنزيلاً. » (فرقان / ۲۵)

ممکن است مراد آیه این باشد که نظام حاکم بر زمین قیامت غیر از نظام کنونی بر زمین است؛ علاوه بر اینکه زمین قیامت با زمین دنيا فرق دارد. شاهد این معنا، روایاتی است که در آن ها آمده است زمین قیامت زمینی است که هیچ معصیت و خطایی در آن واقع نشده است.

« عن الحسين بن علي (ع): «وتبدل الارض غير الارض» یعنی بارض لم

يكتسب عليها الذنوب بارزة ليست عليها جبال ولا نبات كما دحاها اول مرة.»

چنان که روشنایی زمین در قیامت با روشنایی آن در دنیا تفاوت دارد. اشراق زمین در دنیا با نور خورشید، یا کواکب دیگر است، در حالی که زمین قیامت به نور پروردگار روشن می شود. زیرا قیامت ظرف فرو ریختن حجاب اسباب و ظهور کامل توحید در دیده هاست:

«واشرقَت الارض بنور ربِّها ووضع الكتاب...» (زمر / ۶۹)

در هنگام ظهور قیامت، دریاها شکافته می شود و جوشان می گردند؛ حال این جوشیدن مستند به نزدیک شدن اجرام آسمانی است، یا مخلوط شدن مواد مذاب درون زمین با دریاها یا عامل دیگر، خداوند آگاه است.

«واذا البحار سجَّرت.» (تکویر / ۶)

«واذا البحار فجَّرت.» (انفطار / ۳)

در هنگام ظهور قیامت خورشید در هم پیچده شده (در نتیجه) ماه خاموش می گردد:

«واذا الشمس كَوَّرت.» (تکویر / ۱)

«وخسف القمر.» (قیامت / ۸)

و ستارگان تیره و محو می شوند:

«واذا النُّجوم انكدرت.» (تکویر / ۲)

«فاذا النجوم طمست.» (مرسلات / ۸)

ممکن است مراد از انکدار ستارگان فرو افتادن (بر زمین) باشد؛ همان طور که آیه ی ذیل این معنا را

تأیید می کند:

«واذا الكواكب انثرت.» (انفطار / ۲)

اما آسمان ها در هنگام قیامت برکنده می شوند و با سرعت به حرکت می آیند و پاره پاره و شکافته می شوند.

« واذا السَّماءُ كَشطت. » (تکویر / ۱۱)

« یوم تمور السَّماءُ مورأ. » (طور / ۹)

« واذا السَّماءُ فرجت. » (مرسلات / ۹)

هم چنان که با پیچیده شدن کاغذ، مکتوبات آن پنهان شده هیچ اثری از آن ها در ظاهر نمی ماند، آسمان نیز به قدرت خداوند درهم پیچیده می شود و به غیب عالم باز می گردد، همان طور که از غیب ظاهر گشته بود:

« یوم نطوی السَّماء کطی السَّجَلِّ للکتب، کما بدأنا أوّل خلق نعیده، وعدأ علینا، انا کنا فاعلین. » (انبیاء / ۱۰۴)

پس از چیده شدن آسمان دنیا، آسمان قیامت آشکار می گردد:

« یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار. » (ابراهیم / ۴۸)

### انسان در قیامت

هر چند قیامت در واقع غایت همه ی اشیا، و بازگشت آن ها به سوی خداوند است، اما در میان همه ی موجودات، انسان حالتی ویژه دارد. از این رو بیش ترین آیات قرآن وضعیت آدمی را پس از ظاهر شدن در نشئه ی آخرت توضیح می دهند. گذشت که پس از نفخ دوم، آدمیان از قبور خود بر می خیزند. زیرا تمام مراتب هویت انسان در جهان آخرت به کمال خود می رسد. بدین خاطر انسان - یعنی مجموع نفس و بدن - در آخرت حضور می رساند .

نمونه ای از انبوه آیاتی که معاد جسمانی آدمی را بیان می کند، خاطر نشان می سازیم:

« و انّ السّاعه اتيه لاريب فيها وانّ الله يبعث من في القبور. » (حج / ۲)

« منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تاره اخرى. » (طه / ۵۵)

و همان طور که بیان شد، اساساً استبعاد کافران از معاد به زنده شدن مجدد ابدان باز می گشت:

« فقال الكافرون هذا شيء عجيب. اءذا متنا وكنّا ترابا ذلك رجع بعيد. » (ق / ۳ - ۲)

و خداوند در پاسخ آنان می فرماید:

« أychسب الانسان ان لن نجتمع عظامه. بلى قادرين على ان نسوي بنانه. » (قیامت / ۳/۴)

« أوليس الذى خلق السموات والارض بقادر على ان يخلق مثلهم، بلى وهو الخلاق العليم. » (یس / ۸۱)

بر اساس آیه ی اخیر، آنچه در قیامت حاضر می شود، مثل بدن دنیوی است. در دنیا، اجزای بدن

آدمی پیوسته در حال تغییر و دگرگونی است و سلول های جدید جای گزین سلول های مرده و از کار

افتاده می شود و در عین حال این همانی انسان در مقاطع مختلف زمانی که اجزای بدنی متفاوتی دارد

برقرار است. تنها عاملی که این همانی و شخصیت آدمی را بر عهده دارد، روح و نفس اوست. زیرا

نفس جزء ندارد تا اجزای آن در معرض تحول و تبدل باشد. پس از مرگ بدن، نفس باقی است و در

برزخ به سر می برد و در روز قیامت بار دیگر با بدن خاکی خود ارتباط برقرار می کند. حال اگر بدن

اخروی را با بدن دنیوی قیاس کنیم، بدن اخروی به راستی همانند بدن دنیوی است و به دلیل همانندی

کامل عین آن است؛ همان طور که در دنیا هم بدن شخص در طول زمان هم عین یک دیگرند و هم

مانند یکدیگر. با این وصف بدن شخص در مجموع این مقاطع خصوصیات و ویژگی های مخصوص

به خود را دارد که هیچ بدن دیگری با آن در تمام جهات یکسان نیست.



بنابراین مثلث در آیه شریفه به مفهوم همانند بودن بدن تجدید شده است با بدن متلاشی شده و منافاتی با این همانی ندارد؛ بلکه در جهت تثبیت این همانی است. زیرا به قرینه تحدی به قدرت و علم و خلاقیت، آشکار می گردد که مدلول آیه شریفه عبارت است از دوباره آفرینی و دوباره سازی بدنی که در دنیا بوده است.

در قیامت هم بدن برانگیخته شده از خاک بدن شخص است که در عین حال رابطه ی این همانی با بدن متلاشی شده در دنیا دارد. حال اگر انسان اخروی - یعنی مجموع نفس و بدن - را در نظر بگیریم، عین انسان دنیوی خواهد بود. بنابراین از این آیه می توان دریافت که ابدان اخروی به طور کامل همانند ابدان دنیوی است، و به دلیل همانندی کامل و انحفاظ تشخیص عین بدن موجود در دنیا است.

اما در روایتی آمده است که به هنگام برانگیختن ابدان، بارانی بر زمین سرازیر می شود و خاک هر بدنی جمع می گردد و به اذن خداوند به مکان روح منتقل شده روح در آن قرار می گیرد:

«ان الروح مقيمة في مكانها، روح المحسن في ضياء وفسحة، وروح المسيء في ضيق وظلمة والبدن يصير ترابا كما خلق منه وما تقذف به السباع والهوام من اجوافها مما اكلته ومزقته، كل ذلك في التراب محفوظ عند من لا يعزب عن علمه مثقال ذرة في ظلمات الارض ويعلم عدد الاشياء ووزنها وان تراب الروحانيين بمنزلة الذهب في التراب، فاذا كان حين البعث مطر الارض مطر النشور فتربوا الارض ثم تمخض مخض السقاء، فيصير تراب البشر كمصير الذهب من التراب اذا غسل بالماء، والزبد من اللبن اذا مخض فيجمع تراب كل قالب الى قالب فينتقل باذن الله القادر الى حيث الروح، فتعود الصور باذن الله المصور كهياتها وتلج الروح فيها فاذا قد استوى لا ينكر من نفسه شيئا.» (۴۲۰)

حکیمانی چون مدرس زنوزی از این روایت بقای روح، تمایز عناصر ابدان آدمیان از یک دیگر و حقوق ابدان به ارواح در قیامت را استفاده کرده اند. در نزد فلاسفه ی مسلمان، معاد جسمانی مسلم است. اما از آنجا که احکام بدن اخروی با بدن دنیوی متفاوت است، عده ای مانند ملاصدرا اساساً بدن اخروی را مجرد از ماده تلقی می کنند. ولی حکیم زنوزی بدن را جسم تحول یافته به نشئه و عالم آخرت می داند. بنابراین بدن اخروی همان بدن خاکی است که پس از مرگ به مدد حرکت جوهری تحول یافته مناسب عالم آخرت گشته است. از این روی می تواند در قیامت به نفس ملحق شود، و معنای برانگیخته شدن از قبرها جز این نیست. به نظر می رسد این تقریر از معاد جسمانی به ظواهر کتاب و سنت نزدیک تر باشد.

قرآن کریم صحنه ی برانگیخته شدن آدمیان و روان شدن آنان را در عرصه ی قیامت چنین بیان می

کند:

« یوم یكون الناس كالفرأش المپوٹ. » (قارعه / ۴)

« خشعا ابصارهم یخرجون من الاجداث كأنهم جراد منتشر. » (قمر / ۷)

حرکت آدمیان - با توجه به اجتماع همه ی آنان از اولین تا آخرین - به حرکت ملخ ها تشبیه شده است. حرکت ملخ ها بر خلاف حرکت پرندگان به یک جهت و سو نیست، بلکه همواره هر یک در جهتی حرکت کرده با یک دیگر مخلوط می شوند. آدمیان در آن روز هر کدام به سمت و سویی رفته راه فرار را جستجو می کنند:

« یقول الانسان یومئذ این المفرب. » (قیامت / ۱۰)

کافران پس از برخاستن از قبور از خود می پرسند چه کسی ما را برانگیخته است و در حالی که با اضطراب و ترس ناشی از صحنه های هولناک قیامت رو به رو شده اند به خود می گویند: «این همان وعده ی الهی است و انبیا و رسولان راست می گفتند.»

«ونفخ فی الصّور فاذا هم من الاجداث الی ربّهم ینسلون. قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا، هذا ما وعد الرّحمن وصدق المرسلون.» (یس / ۵۲ - ۵۱)

و در حالی که دیدگانشان از ذلت فرو افتاده، شتابان به سوی پروردگار خود به راه می افتند:

«خاشعۃ ابصارهم ترهقهم ذلّة، ذلک الیوم الّذی کانوا یوعدون.» (معارج ۴۴)

در این حال، اگر کسی به خویشان نزدیک و یا دوستان صمیمی خود برسد، نه فقط از حال یک

دیگر سؤال نمی کنند که از هم می گریزند:

«یوم یفرّ المرء من اخیه. و امّته و ابیه. و صاحبته و بنیه. لکلّ امرء منهم یومئذ شأن یغنیه.» (عبس / ۳۷ - ۳۴)

چهره ی کافران در آن روز از سیمای مؤمنان متمایز است و صورت ها بر ایمان و کفر گواهی

می دهد:

«وجوه یومئذ مسفرة. ضاحکة مستبشرة. ووجوه یومئذ علیها غبرة. ترهقها قفرة.» (عبس / ۴۱ - ۳۸)

«وجوه یومئذ ناضرة. الی ربّها ناظرة. ووجوه یومئذ باسرة. تظنّ ان یفعل بها فاقرة.» (قیامت / ۲۵ - ۲۲)

### حساب

یکی از اسامی روز قیامت «روز حساب» است و مسایلی چون سؤال، میزان، کتاب و شاهدان اعمال

همه در رابطه با محاسبه اعمال آدمیان است:

«انّ الذّین یضلّون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب.» (ص ۲۶)

دنیا ظرف عمل است. آدمیان در دنیا کشت می کنند و در آخرت محصول کار خود را بر می چینند. اگر دنیا سرای عمل است و آخرت روزگار محاسبه، بدان جهت است که عالمی که در آن حساب می کشند، باید جهان کاملی باشد - تا هم محاسبه شونده قدرت دریافتن واقعیت کار خود را داشته باشد و هم عمل بتواند حقیقت خود را آشکار سازد - و دنیا چنین قابلیت را ندارد؛ چونان کشاورز که بذر را می افشاند و نظام هستی بذر را به سویی سوق می دهد تا در وقت معین حقیقت خود را باز نمایاند.

آدمی در دنیا پیوسته در حال کشت است و درنگی برای او متصور نیست؛ چه بنشیند، چه برخیزد، چه بخوابد، چه بیدار باشد، در حال بیماری یا سلامتی، فقر یا غنا، در هر حال خالی از عمل نیست و عمل همان کاشت است. اما در آنچه می کارد اختیار دارد. کشاورز هر چه بخواهد می تواند کشت کند، اما آموزگار هستی به او آموخته است که: «گندم از گندم بروید، جو ز جو.» نظام هستی به وی می آموزد که تا پیش از کشت، بذرها در اختیار اوست، اما پس از آن، زمین وی در گرو کاشته ی اوست:

« اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر. » (فصلت / ۴۰)

« کل نفس بما کسبت رهینه. » (مدثر / ۳۸)

به تعبیر دقیق تر، عمل جزء آدمی بلکه عین اوست و ماهیت حقیقی وی را تعیین می کند. عمل عارض بر حقیقت انسان نیست تا ذات او را به حال خود رها کند؛ عمل مقوم ذات آدمیان می گردد و از این رو آدمیان به اختلاف عمل، اختلاف نوعی پیدا می کنند. طاعت و بندگی خدا جان آدمی را هم چون درخت طیبه ای می کند که ریشه ی آن در زمین استوار است، شاخه هایش در آسمان گسترده و

میوه هایش فراوان و آشکار. و شرک و نادرستی، جان آدمی را چونان درخت ناپاکی می گرداند که او را نه استواری است و نه میوه های سودمند جز اسم. چه شباهتی میان این دو درخت است؟ میوه ی آن دو در دنیا هم مشهود است، لیکن ظهور کامل آن در آخرت خواهد بود. پاره ای از کشته های آدمی هرچند در دنیا برگ و بار ندهد، اما در قیامت که همه ی مراتب هویت آدمی - از نهان و آشکار، خود آگاه و ناخود آگاه - حاضر شده همه ی اعمال به محاسبه کشیده می شود:

« وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله. » (بقره / ۲۸۴)

پس هر عملی که از انسان سر می زند او را رها نمی کند، چه انسان اعمال خود را به یاد آورد و چه مبتلا به فراموشی شود. زیرا موجود معدوم نمی گردد. آنچه با اعضا و جوارح انجام می شود، صورتی ظاهری دارد که پایدار نیست و اعاده ی دوباره ی آن ناممکن است. اما عمل آن حقیقت جوهری است که با حرکت اعضا و جوارح وجود می گیرد و در نظام عالم جای گاهی دارد و به بقای آدمی باقی است. نفس خود حافظ اعمال است و در ورای آن خداوند حساب اعمال را دقیقاً در دست دارد:

«یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم بما عملوا، احصیه الله ونسوه، والله علی کلّ شیء شهید.» (مجادله / ۶)

بدین خاطر به همه ی اعمال به دیده ی محاسبه می نگرند:

«واذا حیثتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردّوها انّ الله کان علی کلّ شیء حسیبا.» (نساء / ۸۶)

در نزد خدایی که علم او مطلق و بر همه ی اشیا محیط است، محاسبه اعمال آدمیان نه به جهت انکشاف امر مجهولی برای اوست که این معنا محال، بلکه بی معنا و محتوا و در درون متناقض است. محاسبه برای آگاهی آدمیان از حقیقت ظاهر و باطن خود است. پس با نظر به واقع هر چند حساب هر

عملی در هنگام وقوع آن حاصل می شود، لیکن ظهور و انکشاف آن در قیامت است. تأکید قرآن کریم بر آن است که شما به سوی خداوند دانایی می روید که حقیقت اعمالتان را به شما می نمایاند:

«قل انّ الموت الذی تفرّون منه فانه ملائیکم ثمّ تردّون الی عالم الغیب والشهادة فیهبکم بما کنتم

تعملون.» (جمعه / ۸)

از این رو هر انسانی از حساب رسی خود و دیگران عاجز است. زیرا محاسبه ی حقیقت اعمال، اقتضای علمی نامتناهی دارد. آری هم اکنون که بشر مراحل نخستین دانش را پشت سر گذاشته است، در می یابد که یک حرکت دست چه تأثیری بر نظام فیزیکی جهان دارد، اما نمی داند که یک ناپاکی یا درست کاری چه تأثیری از خود در نظام هستی باقی می گذارد.

انسان ها در مقام محاسبه یکسان نیستند؛ پاره ای به حساب کشیده نمی شوند و عده ای به حساب آسان محاسبه می شوند و عده ای به حساب سخت و دقیق. این اختلاف نیز ریشه در اختلاف آدمیان دارد.

آنان که به محاسبه کشیده نمی شوند خود بر چند دسته اند: عده ای مقربان درگاه الهی و خیر محض اند و تنها مشهود آنان خداست و در درگاه او برای خود عملی نمی بینند و به مقامی بار یافته اند که خداوند اعمال ایشان را به خود نسبت می دهد:

«وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی.» (انفال / ۱۷)

در مقامی پایین تر گروهی از اصحاب یمین اند که اعمالشان خیر است و گناهی در کارنامه ی آنان دیده نمی شود. آنان همه ی نعمت های خداوندی را در راه او به کار بسته اند:

« من عمل سيئه فلا يجزي الأمثلها ومن عمل صالحا من ذكر أو أنثى وهو مؤمن فأولئك يدخلون الجنة يرزقون فيها بغير حساب.» (غافر / ۴۰)

از سوی دیگر، کسانی که شرّ محض اند و چیزی جز ناپاکی و شرک در جانشان نیست، مورد محاسبه قرار نمی گیرند:

« أولئك الذين كفروا بآيات ربهم ولقائه فحبطت أعمالهم فلانقيم لهم يوم القيامة وزناً.» (کهف/ ۱۰۵)  
اما آنان را که محاسبه ی آسان است، همانان اند که در دنیا با خلق خدا به آسانی رفتار کرده موجبات آسانی را با خود به آخرت برده اند:

« ولا يأتل أولوا الفضل منكم والسعة ان يوتوا أولى القربى والمساكين والمهاجرين فى سبيل الله وليعفوا وليصفحوا، الا تحبون ان يغفر الله لكم، والله غفور رحيم.» (نور / ۲۲)

« عن ابى عبدالله(ع) انه قال: لرجل يا فلان مالك ولاخيك؟ قال: جعلت فداك كان لى عليه حق فاستقصيت منه حقى، قال ابو عبدالله(ع): اخبرنى عن قول الله «و يخافون سوء الحساب» أترأهم خافوا ان يجور عليهم او يظلمهم؟ لا والله خافوا الاستقصاء والمدافعة.»

« عن جابر بن ابى جعفر(ع) قال: قال رسول الله(ص): برّ الوالدين وصلّة الرحم يهون الحساب ثمّ تلا هذه الاية «الذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب.»

اما از پیروان پیشوایان کفر و ضلالت - در دنیا و آخرت - محاسبه ی سختی به عمل می آید:

« وكأين من قرية عتت عن امر ربها ورسله فحاسبناها حسابا شديداً وعذبناها عذاباً نكراً.» (طلاق / ۸)

«...والذين لم يستجيبوا له لو ان لهم ما فى الارض جميعا ومثله معه لافتدوا به اولئك لهم سوء الحساب ومأواهم جهنم وبئس المهاد.» (رعد / ۱۸)

اما سؤال از بندگان در روز قیامت نیز از لوازم محاسبه است و در این مقطع از عهد و پیمان ها پرسوجو می شود:

«الم اعهد اليكم يا بنى ادم ان لاتعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين. وان اعبدوني هذا صراط مستقيم.»

(یس / ۶۱ - ۶۰)

«وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون.» (ذاریات / ۵۶)

پس خلق انسان و همه ی نعمت هایی که به او داده شده برای رسیدن به معرفت خداوند و توحید - که غایت کمالات است - می باشد و در میان نعمت ها هیچ نعمتی بالاتر از ولایت و امامت نیست:

«اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً.» (مائده ۳)

«عن جميل عن ابي عبدالله(ع) قال: قلت له: «لتسئلن يومئذ عن النعيم» قال: تسئل هذه الامه عما انعم

الله عليها برسوله ثم باهل بيته.»

از نعمت هایی که در این جهت به کار گرفته شوند بازخواست نمی شود؛ زیرا غایت خلق آن ها حاصل شده است. فرض سؤال در جایی است که نعمت ها از مسیر بایسته ی خود خارج شده به نعمت مبدل شوند و این تبدیل، کاری است که از دست بشر بر می آید:

«سل بنى اسرائيل كم اتيناهم من اية بينة ومن يبدل نعمه الله من بعد ما جاءته فان الله شديد العقاب.»

(بقره / ۲۱۱)

«الم تر الى الذين بدلوا نعمت الله كفرا واحلوا قومهم دار البوار.» (ابراهيم / ۲۸)